

از بس کردن پشت تادم بریدن و به نیروی سرخچه شدت و آلام
 از دستة خود و در حق بیخ قوی عظیم

برهم چیدن
 بر بوی

در دستوی بنویسند **فنی** درد رازی در سینه تعبانی
 بوغایه اشک آینه آوری

بوی تصویر ما صنعت او **لوح تصویر اوقن عربان**
 از دستة بر اسب بلده صنعت و تصویر

بر داشت و بیست مرا چون شکم طبل هند ساخت و چون طبل
 بود در و زجر و بیخ راه قاجی طبل قاجی

رو ز جنگ بضریات متعاقب و فقرات متوالی بنواخت نهر از هر
 کوه کوه بو و بر کوه کوه از کوه کوه

فریاد گریه میم او از ما بداند و در طراف صبر گریه اندیش
 از یاد لایع قورقم بنه از هر بله و در صبر طافت که قورقم

پوست برین بد را اندیران شدیم که بر خیزم و بجز خضه او را
 در دیم بنه از دیم و بنور که کوه کوه از کوه کوه

بهر خون او را بریزم باز نغمه گریه میم پای خواهد شد کشتن
 کشته و کشته از باغ طافت که کوه کوه

ان از دست هیچ گس نیاید صبر کردم ماد خود را خواهی
 که کوه کوه کوه کوه

آگاه شدن ندانند و مرا از دست او کشیدند و بر آرزوی من
 بنور از راه اول کوه کوه و بنور از کوه کوه

ساعتی ز نیامد ماد رجیلا در آمد بر کمان انگی من جید ایم
 بر ساعت کله عید و کوه کوه کوه

من بگریه را آمدم و بالبر آمدم و جامه در من کشیدم و پشت
 بن افغانه کلامه و ناله بود کوه کوه

بر روی مردم گفت ای دختر از خدای تعالی بنس و کادی گم
 که لقمه لقمه لقمه لقمه

خلا و طبع شوهر است پیش میگردم یک سوی از شوهر تو بخیز
 کوه کوه کوه کوه

از هنر زشتی تو خود گیس گم از برای وی این محبت کنی و
 بکشته از کوه کوه کوه

شربت چستی من خاست و لذت خواهر تو خواهم و نیشاد با اسب
 شربت کوه کوه کوه

دمساز و هم از تو باشد و برت و بعد از ساعتی خواهر جیدا
 کوه کوه کوه کوه

آمد و گوی بر گرفت و بر زنده من دعای بد کرد باوی سخن
 کوه کوه کوه کوه

تجفتم در پهلوی من بجفت چون فرار گرفت دست دراز
 کوه کوه کوه کوه

گردم و دهان ویراستی بگرفتم و کفتم ان که خواهد تو
 کوه کوه کوه کوه

باشتواست و من بجای وی این هم محبت کشیدم از این
 کوه کوه کوه کوه